فهرست

[مقدمه 2](#_Toc63608392)

[روایت سوم: 2](#_Toc63608393)

[نکته اول: 2](#_Toc63608394)

[نکته دوم: 3](#_Toc63608395)

[نکته سوم: 3](#_Toc63608396)

[نکته چهارم: 3](#_Toc63608397)

[نکته پنجم: 3](#_Toc63608398)

[نکته ششم: 4](#_Toc63608399)

[نکته هفتم: 5](#_Toc63608400)

[روایت چهارم: 5](#_Toc63608401)

[نکته اول: 5](#_Toc63608402)

[نکته دوم: 6](#_Toc63608403)

[نکته سوم: 6](#_Toc63608404)

[نکته چهارم: 7](#_Toc63608405)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح

# مقدمه

عرض شد روایاتی که در باب نظر به اجنبیه در مقام ازدواج واردشده است به دو طایفه تقسیم می‌شوند. طایفه اولی مطلقات بود که ملاحظه کردید و طایفه دوم روایات مقیده و خاصه. در طایفه دوم دو روایت را در جلسات قبل بحث کردیم که عبارت بود از روایت اجلاء از امام صادق که هشام ابن سالم و حماد و حفص بود که هر سه از امام صادق نقل کرده بودند. این روایت اول بود و حاصلش هم این شد که دلالت می‌کرد بر جواز نظر به وجه و مچ‌ها و با دلالت فحوا یا الغاء خصوصیت کفین. پس وجه و کفین و معاصم از روایت اول استفاده می‌شد. روایت معتبر بود دلالتش بر جواز نظر به این سه عضو هم تام بود. روایت دوم روایت حسن ابن سری از امام صادق بود که هم سند مواجه اشکال بود و هم در دلالت چیزی بر آنچه از قبل استفاده کردیم نمی‌افزود. زیرا وجهی که آمده بود در روایت قبل هم بود و با الغاء خصوصیت یا تنقیح مناط یا عدم قول به فصل شامل کفین هم می‌شد اما خلفها که در روایت بود مواجه با تعدد نسخه یا تعدد احتمالات بود و چیز خاصی نمی‌شد از آن استفاده کرد. این دو روایت در جلسات قبل محل بحث قرار گرفت.

# روایت سوم:

روایت سوم در روایات خاصه روایت پنجم باب است. از کافی نقل‌شده است:

«وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ أَ يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَى الْمَرْأَةِ يُرِيدُ تَزْوِيجَهَا فَيَنْظُرُ إِلَى شَعْرِهَا وَ مَحَاسِنِهَا قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا لَمْ‏ يَكُنْ‏ مُتَلَذِّذاً».[[1]](#footnote-1)

چند نکته را باید محل بحث قرار دهیم.

## نکته اول:

اولین نکته بحث سندی است که ملاحظه کردید مرسله است و از مرسلاتی است که راه‌حل و چاره‌ای برای آن متصور نیست زیرا گفته عن رجل و نشانه‌ای در آن نیست و قبلش هم کسانی که بگوییم مرسلاتشان معتبر است چیزی نیست مگر اینکه کسی قائل شود هر چه در کافی آمده معتبر است. بر اساس آنچه در مقدمه کافی آمده بعضی اعتبار مطلق روایات کافی را استفاده می‌کنند. برای ما احرازشده نیست. پس روایت از نظر ارسال اشکال دارد عبدالله ابن فضل عن ابیه پدر عبد الله ابن فضل هم احتمالاً محل کلام باشد. پس این روایت هم مانند روایت حسن ابن سری ازلحاظ سند ضعیف است.

## نکته دوم:

در نسخه اینجا گفته‌شده از نظر الرجال الی المراه یرید تزویجها قاعدتاً باید از نظر الرجل باشد. قاعدتاً تصحیفی در کار است. زیرا یرید مفرد است نمی‌تواند به رجال برگردد. پس باید مفرد باشد. مثل بقیه روایات این باب و غیر این باب. اینکه رجال به شکل جمع در روایات وجود داشته باشد کم است. این بحث مهمی نیست.

## نکته سوم:

در این روایت هم مثل برخی روایات دیگر ماده اراده آمده است. در عمده این روایات اراد یا یرید آمده است. اراد ان یتزوجها یا یرید ان یتزوجها مفهوم این کلمه هم همان‌طور که بعد هم تأکید خواهد شد این است که روی احتمال و فرض و ترجیح و این‌ها نیست و واقعاً می‌خواهد ازدواج کند. اراده ازدواج و تصمیم بر آن باید باشد. اگر احتمالی است از منطوق روایات خارج است.

## نکته چهارم:

این را هم بعداً بحث خواهیم کرد که طرف باید مشخص باشد و تصمیم به فرد معینی باید تعلق‌گرفته باشد. المراه یرید ان یتزوجها. زن خاصه است و شامل جایی که زن مورد ازدواج مشخص نشده و از باب احتمال نگاه می‌کند نمی‌شود. تصمیم ازدواج با زن معینی گرفته می‌گوید می‌تواند نگاه کند.

## نکته پنجم:

نکته مهمی است و آن این است که در اینجا شعر و محاسن دارد. بحث وجه و امثال این‌ها نیست. اما نسبت به شعر که واضح است اطلاق هم دارد اما ظهورش در موی سر است. وضع و لغت که بعید است اختصاص داشته باشد اما اینجا انصراف به موی سر دارد. شعر واژه جدیدی است که در اینجا آمده است. در روایات قبلی وجه و معاصم و خلف یا خلق به ضم یا فتح بود. شعر در اینجا جدید است و موی سر مقصود است. اگر شعر به‌تنهایی هم در این روایت آمده بود دلالت‌های دیگری هم با تنقیح مناط و الغاء خصوصیت و اولویت هم داشت. وقتی نظر به شعر را تجویز می‌کند به‌طریق‌اولی نظر به وجه و با الغاء خصوصیت نظر به کفین را هم تجویز می‌کند. بلکه وقتی شعر می‌گوید غیر وجه و کفین مقداری طرف گردن و امثال این‌ها را هم بگیرد. پس شعر به منطوق دلالت می‌کند بر موی سر با انصرافی که اشاره کردیم و با تنقیح مناط الغاء خصوصیت عدم قول به فصل و اولویت چند عضو دیگر را هم دال بر جواز آن‌هاست: وجه، کفین و مقداری از سر که به‌نوعی ملازمه عرفی با شعر دارد که احیاناً گوش یا مقداری گردن یا امثال این‌ها باشد. این هم نکته‌ای که راجع به شعر و حدود دلالتش است.

## نکته ششم:

محاسنها است. خالی از ابهام نیست اما قدر متیقن‌هایی دارد. محاسن مراه یا شخص که گفته می‌شود به دلیل اینکه جمال و حسن را افاده می‌کند اعضایی که جمال شخص و وضع زیبایی و عدم زیبایی او را نشان می‌دهد محاسن هستند. محاسن یعنی اعضایی که نشان‌دهنده حسن و جمال زیبایی شخص است. این به لحاظ مفهومی است. اما در مقام تطبیق یک طیف را می‌شود تصور کرد. بعضی مصداق‌ها قدر متیقن است و واضح است. صورت را حتماً می‌گیرد. احتمالاً دست را هم بگیرد. شاید کمی بالاتر از کفین بگیرد. قاعدتاً مقداری از موی سر و گردن و امثال این‌ها را هم می‌گیرد. این‌ها قدر متیقن محاسن است به‌خصوص که در سیاق و قران شعر آمده است. شاید اگر محاسن در این بافت و ترکیب و سیاق نبود می‌گفتیم اجمال داریم و قدر متیقنش وجه و کفین و امثال این‌هاست اما چون بعد شعرها آمده است عملاً دایره را مقداری توسعه می‌دهد شاید همان چیزهایی که ما با الغاء خصوصیت و تنقیح مناط از شعر درمی‌آوردیم قدر متیقن محاسن باشد. یعنی صورت دست بالاتر از مچ و مچ و مقداری گردن و امثال این‌ها باشد. آنی که ما اگر شعر به‌تنهایی آمده بود را تلاش می‌کردیم استفاده کنیم را به شکلی امام فرمودند. شعرها و محاسنها یعنی نگاه به مو در مقام ازدواج جایز است یعنی آنچه مربوط به موست مثل گردن و صورت و گوش و امثال این‌ها که قدر متیقن محاسن هم همین‌هاست نظر به این‌ها جایز است. بعید نیست این را بگوییم. اما دایره اوسع از این‌که بگوییم محاسن مطلق است که سینه و ثدی و ساق را بگیرد سخت است که این‌طور اطلاقی را بشود قائل شد. گرچه آیت‌الله خویی نسبت به ساق هم قائل است اما دشوار است. زیرا به یک معنا درواقع محاسنها می‌شود گفت همه بدن را می‌گیرد به آن معنا روایت وارد مطلقات می‌شود و دچار اشکالات روایات مطلق می‌شود. اما اگر بگوییم محاسن اعضای خاصه‌ای از بدن است باز دایره مشخصی ندارد و باید قدر متیقن‌ها را گرفت.

به‌عبارت‌دیگر محاسنها دو احتمال در بابش هست:

1. مطلق اعضا را در بربگیرد. اگر این احتمال را بپذیریم این روایت هم می‌شود جزء روایات مطلقه و موانعی که در اطلاق نظر بود اینجا هم وجود دارد.
2. محاسن اعضای خاصه را در بربگیرد و مقصود از آن اعضای خاصه باشد که به‌طور ویژه نشان‌دهنده جمال شخص است در ملاقات‌ها و معاشرت‌های عمومی که شاید احتمال دوم صحیح باشد. در این صورت اگر محاسن به‌تنهایی آمده بود ممکن بود بگوییم وجه مراد است اما چون کنار شعر آمده شامل گردن و دست و امثال این‌ها می‌شود ممکن است کسی بگوید فراتر از این مثلاً تا آرنج و ساق را شامل شود مقداری از سینه را هم بگیرد احتمال دارد اما با اخذ به‌قدر متیقن این توسعه مقداری مستبعد است. پس قدر متیقن این است که محاسنها وجه و گردن و دست بالاتر از کفین را می‌گیرد. آن‌وقت کمی دایره را ازآنچه در دو روایت قبل بود توسعه می‌داد. ضمن اینکه شعرها کاملاً توسعه می‌داد و عضو جدیدی را اضافه می‌کرد. گرچه با ضعف مواجه بود.

## نکته هفتم:

اذا لم یکن متلذذا است که در فروعات بحث محل مناقشه قرار خواهیم داد. نکات دقیقی راجع به این جمله شرطیه مطرح است که بحث خواهیم کرد.

# روایت چهارم:

روایت هفتم باب است که از تهذیب و من لا یحضر با دو سند نقل‌شده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيِّ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ يُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ أَ يَنْظُرُ إِلَى شَعْرِهَا فَقَالَ نَعَمْ إِنَّمَا يُرِيدُ أَنْ يَشْتَرِيَهَا بِأَغْلَى الثَّمَنِ»[[2]](#footnote-2)

این روایت هم شعر دارد و مثل روایت قبل است که مشتمل بر شعر بود و با روایت اول و دوم فرق دارد که وجه و معاصم و امثال این‌ها را داشت.

## نکته اول:

سند مرحوم شیخ به احمد ابن محمد ابن عیسی اشعری قمی تام است و وی توثیق شده است. عبدالله ابن سنان هم دارای توثیق است. بحث‌هایی وجود دارد که عبدالله ابن سنان از جهت اینکه دو سه نام وجود دارد اما این عبدالله ابن سنان معتبر است شاید بالای هزار روایت داشته باشیم که در سند آن عبدالله ابن سنان وجود داشته باشد. این بخش مشکلی ندارد. اما دو تن از روات محل بحث هستند. یکی هیثم ابن ابی مسروق نهدی و دیگری حکم ابن مسکین است. میثم ابن ابی مسروق نهدی ظاهراً در بعضی نسخه‌ها هاشم آمده است ولی حتماً غلط است آیت‌الله زنجانی هم توضیح داده‌اند که هاشم نیست یکی از شواهد این است که در نسخه‌بدل عن الهاشم ابن ابی مسروق نهدی بوده به‌جای عن الهیثم. یکی از جهاتی که هاشم را تضعیف می‌کند و نشان می‌دهد تصحیف شده و اصلش هیثم است این است که اصلاً سر هاشم ال تعریف درنمی‌آید. ال تعریف سر چه کلماتی درمی‌آید یا نمی‌آید امر سماعی است که جابه‌جا فرق می‌کند. مثلاً مکه ال نمی‌گیرد ولی مدینه همیشه با ال است. امری سماعی است و قاعده ندارد. قم بدون ال است مشهد با ال است. کجا این اعلام با ال هستند کجا بدون ال امری کاملاً سماعی است. ایشان می‌فرمایند هاشم از اعلامی است که بدون ال به کار می‌رود. جهات دیگری هم هست که در سلسله سند اصلاً الهاشم نداریم و مجهول است ولی هیثم داریم و متعدد است.

اما هیثم ابن ابی مسروق و حکم ابن مسکین توثیق خاص ندارند. راه تصحیحش آنی که ما بیشتر می‌پذیریم این است که صفوان یا شاید یکی دیگر از سه‌نفری که لایروون و لا یرسلون الا عن ثقه از آن دو نفر نقل کرده‌اند و ازاین‌جهت توثیق عام دارند. آیت‌الله زنجانی نقل اجلاء را خیلی مهم می‌دانند ازاین‌جهت می‌گویند این دو نفر از کسانی هستند که شخصیت‌های بزرگ از آنها نقل حدیث کرده‌اند و این موجب تصحیح آنها می‌شود. ازاین‌جهت با توثیق عام ممکن است روایت را تصحیح کنیم.

سؤال: اصل در ساده زیستی در ازدواج بوده و اینکه در روایات گفته اغلی الثمن با روایات منافات ندارد؟

جواب: خیر. اغلی الثمن اگر جنبه مالی باشد یکی این دارد که اگر طلاق دهد همه یا نصف مهر را باید بدهد. کم هم باشد باید تحمل امر مالی کند ولو کم باشد. علاوه بر بحث مهریه نگاهی به نفقه هم هست که ثمنی است که پرداخت می‌کند. صداق نوعی تعهد اولی است که پای او هم نوشته می‌شود اما نفقه امر دائمی است. سوم اینکه اگر از دنیا برود او از شوهر ارث می‌برد. بعید نیست که درواقع می‌خواهد به همه این‌ها اشاره کند و احیاناً به چیزهای دیگر. اما اینکه اغلی الثمن چیزهایی غیر این‌ها را می‌گیرد محل تأمل بود.

## نکته دوم:

به‌عبارت‌دیگر نکته‌ای که قبلاً گفته بودیم و الان هم می‌گوییم این است که اغلی الثمن چند احتمال دارد:

1. فقط صداق باشد. در این صورت حتی اگر کم هم باشد بازهم مال می‌دهد.
2. صداق و نفقه و حتی ارث را هم می‌گیرد. وارد عقدی می‌شود که پیامدهای متعدد مالی و اقتصادی دارد.
3. اغلی الثمن انحصار در مسائل مالی و اقتصادی نداشته باشد بلکه اشاره به مسائل شخصیتی و نسلی هم دارد. یعنی وارد تعهدی شده که بهای سنگینی برایش می‌پردازد. بخشی از این بها، مالی است که حداقل مهر و نفقه و ارث است و بخش دیگری هم دارد که او را شریک زندگی و واسطه نسلش قرار می‌دهد و از جهات مختلف زندگی او به این زن گره می‌خورد. این سه احتمال بود.

اگر فقط مهر بود ممکن بود با تأکیداتی که بر مهر کم واردشده شاید آن نباشد اما قابل جواب بود اما اگر دایره وسیع‌تر باشد آن شبهه رفع می‌شود.

## نکته سوم:

اینجا هم باز دو نکته یرید که تصمیم نهایی است که فقط آنچه حالت منتظره‌اش است این است که گیری را ببیند و نتواند با آن ازدواج کند. این مقصود از اراده است و مراه هم مقصود مراه خاصه است. این هم نکته دیگری است که در روایات دیگر هم هست.

## نکته چهارم:

در این روایت فقط شعر دارد. با انصرافی که دارد مقصود موی سر است با تنقیح مناط و الغاء خصوصیت و فحوا شامل وجه و کفین و مقداری از اجزای دیگری از سر که ملازمه با نگاه به مو دارد می‌شود. مو را که می‌خواهد نگاه کند قاعدتاً بخشی از سر و گردن و این‌ها را می‌گیرد. هم خودسر هم بخشی از گردن و این‌ها را بعید نیست شامل شود.

سؤال: کنایه از رأس می‌شود.

جواب: بله. یا کنایه می‌شود یا ملازمه دارد نسبت به خودسر. سر هم که می‌گوید وسیع‌تر است.

سؤال: به اولویت می‌گیرد دیگر. آنچه مهم‌تر است خود مو است.

جواب: ما چند چیزداریم. موی سر که می‌گوییم وجه را به فحوا می‌گیرد وقتی می‌شود مو را نگاه کرد حتماً وجه را هم می‌شود نگاه کرد. به وجه که آمدیم کفین را هم می‌گیرد با عدم قول به فصل، اما پوست سر یا گردن و گوش با فحوا نیست بلکه با ملازمه عرفیه یا با الغاء خصوصیت است. ملازمه با الغاء خصوصیت فرق دارد. مو که می‌گوید اطلاق دارد گاهی مویی است که خیلی تنک نیست و کم‌پشت است و زیرش دیده می‌شود به ملازمه یا با الغاء خصوصیت آن را هم می‌گیرد. پس شعرها یا کنایه از سر است یا اینکه فقط شعر است ولی با ملازمه سر را هم می‌گیرد. بنابراین وقتی در روایت شعرها آمد چند چیز را غیرمستقیم تجویز می‌کند:

1. وجه
2. کفین
3. بشره خود پوست و بشرهای که مو دارد.
4. احتمالاً بخشی از گوش و گردن و امثال این‌ها.

پس چهار چیز دیگر از این مفهوم قابل‌استخراج است. منتهی یا با تنقیح مناط است یا با اولویت و فحوا یا با ملازمه عرفیه است یا به عدم قول به فصل است. چهار نکته اینجا باعث می‌شود از شعر به چیزهای دیگری تعدیه کنیم. این‌ها اسباب تعدیه حکم از این موضوع به چهار موضوع دیگر است.

1. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص88، أبواب أبواب مقدّمات النكاح وآدابه، باب36، ح5، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/20/88/%D9%85%D8%AA%D9%84%D8%B0%D8%B0%D8%A7) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص89، أبواب أبواب مقدّمات النكاح وآدابه، باب36، ح7، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/20/89/%D8%A8%D8%A3%D8%BA%D9%84%D9%89) [↑](#footnote-ref-2)